



پاورپوینت درس **16** هدیه های آسمان پنجم دبستان

روزنامه های دیواری

تهیه و تنظیم:
نام معلم:
مدرسه:
کلاس:



درس شانزدهم روزنامه های دیواری



آقای کریمی، بچه های کلاس را به هشت گروه سه نفره تقسیم کرد و گفت: قرار است به مناسبت دهه ی فجر، یک مسابقه ی روزنامه دیواری بین مدارس برگزار شود.

هر گروه یک روزنامه دیواری با مطالب
گوناگون علمی، تاریخی، حدیث، شعر،
داستان، چیستان؛ همراه با عکس و
نقاشی تهیه کند.

هر روزنامه ای که مطالبش متنوع تر باشد، امتیاز بیشتری میگیرد. کادربندی و صفحه آرایی، نام زیبا، خط زیبا و عکسهای جذاب هر کدام امتیاز دارد.

روزنامه ها را در راهروی مدرسه نصب میکنیم و
بهترین آن ها برای مسابقه ی بین مدارس انتخاب
می شود. سه هفته هم فرصت دارید. سپس آقای
کریمی نماینده ی هر گروه را تعیین کرد.

هفته ی اوّل؛ صبح شنبه

سینا و حامد به سراغ نادر آمدند و با لبخند

گفتند: سلام آقای رئیس! از کی شروع کنیم؟

- چقدر عجله دارید! سه هفته فرصت داریم.

نظرتان چیست که فعلاً برویم فوتبال!

سینا و حامد لبخند زنان به هم نگاه کردند:

- راست گفتی جناب رئیس؛ حالا خیلی زود است!

هفته ی اول خیلی زود به پایان رسید.

هفته ی دوم

نادر، سینا و حامد کنار هم جمع شده بودند.
صحبت از کارهای روزنامه دیواری به میان
آمد.

سینا گفت: توانایی ما برای جمع آوری مطالب
زیاد است؛ فعلاً لازم نیست عجله کنیم.

نادر ادامه داد: درست است. هنوز وقت داریم. تا
آقا نادر نماینده ی گروه است، غمی نداشته باشید.
حامد هم به نشانه ی تأیید سر خود را تکان داد و
گفت: درست است؛ روزنامه دیواری ما حتماً اول

میشود!

گروهها حسابی سرگرم تهیه ی روزنامه بودند.
مطالعه ی گروهی، مشورت، خرید وسایل، تهیه ی
عکس، رفتن به کتابخان هی مدرسه و محلّه و ... ؛
اما گروه نادر و دوستانش مرتّب امروز و فردا
میکردند!

هفته ی دوم هم خیلی زود به پایان رسید.



هفته ی سوم

سینا و حامد به سراغ نادر آمدند. نادر گفت: بچه ها!
فکر جالبی به ذهنم رسیده است. خواهرم پارسال یک
روزنامه دیواری تهیه کرد و اوّل شد. من هم از روی
آن می نویسم! قول می دهم اوّل بشویم!

حامد، که حسابی ذوق زده شده بود، گفت: عجب نقشه
ی جالبی! آخر هفته فرصت خوبی برای عملی کردن
نقشه ی ما است.

هفته ی سوم؛ صبح جمعه

نادر با خوشحالی به خواهرش گفت: نجمه! روزنامه

دیواری ات کجاست؟

- مربی پرورشی مان از من خواست آن را دوباره به

مدرسه ببرم تا در نمایشگاه مدرسه نصب شود.

نادر تا این را شنید، رنگش پرید و هاج و واج
شد! سریع به سینا و حامد زنگ زد:

- بچه ها! نقشه مان خراب شد. زود به خانه ی ما
بیایید تا فکری کنیم و روزنامه را درست کنیم.

هر سه نگران و پریشان دور هم جمع شدند؛ نه
مطلبی داشتند؛ نه داستان و شعری و نه عکسی!
نمیدانستند از کجا شروع کنند!

چند تا کتاب و مجله ی قدیمی کنارشان گذاشتند؛ تند تند

ورق می زدند و می خواندند.

کم کم غروب از راه رسید.

سینا و حامد گفتند: دیر شده ما باید برویم!

سه دوست، ناراحت و نگران از آنچه فردا پیش می
آمد، با يك ديگر خداحافظی کردند...

نادر تا نیمه شب بیدار ماند و با چشم های خسته و
فکر پریشان، روزنامه دیواری را پر کرد.
چند بار اشتباه نوشت و خط زد و

روز مسابقه؛ صبح شنبه

هر گروهی با شور و هیجان روزنامه اش را باز کرده بود تا بقیه ی گروه ها ببینند.

چه روزنامه هایی! پر از مطالب گوناگون و خواندنی با عکس ها و نقشه ای جذاب و رنگارنگ!

چه نا مه های زیبایی برای روزنامه هایشان انتخاب کرده بودند: گلبرگ، باغ دانش، پنجره، ...

طراوت و شادمانی در چهره ی بچه ها موج میزد.
نادر گوشه ی حیاط ایستاده، و روزنامه اش را
محکم گرفته بود تا باز نشود!
حامد و سینا کنار او رفتند.

سلام! چی شد؟! چه کار کردی؟

نادر سرش را پایین انداخت و روزنامه را به بچه
ها داد. بچه ها تا روزنامه را دیدند مانند نادر
ناراحت و خجالت زده شدند.

- این چیه؟! چقدر بدخط و خط ختی! نه
اسمی، نه طرحی، نه عکسی! نه نقش و
نگاری!

چه کسی حاضر است این را بخواند؟ آبرویمان پیش
معلم و دوستانمان می رود.

- ای کاش به حرف تو گوش نمی کردیم!

- ای کاش این قدر که از ما عقب نمی انداختیم!

نادر که تا آن موقع ساکت بود، گفت: تنها من مقصّر
نبودم. شما خودتان هم به فکر نبودید و با پیشنهادهای
من موافق بودید...

آقای کریمی به کمک مدیر مدرسه با دقت
روزنامه ها را بررسی کردند و امتیاز دادند.
از دیدن روزنامه های عالی و پر بار بچه ها
بسیار راضی و شادمان بودند.
اما همین که روزنامه ی گروه نادر را باز
کردند...

روزنامه ها را در راهروی مدرسه نصب
کردند. همه ی گروهها از اینکه روزنامه
هایشان دیده میشد، بسیار خوشحال بودند.

اما نادر و گروهش آرزو می کردند هیچ کس
روزنامه شان را نبیند و نخواند!
آن ها با خود می گفتند: ای کاش روز بررسی
روزنامه های دیواری به تأخیر می افتاد!

برایم بگو



آیا نادر و دوستانش می توانند از بررسی روزنامه
دیواری خود توسط داوران جلوگیری کنند؟

این حدیث را بخوانید.

امام علی علیه السلام می فرماید:

الْيَوْمَ عَمَلٌ وَ لَا حِسَابٌ؛ وَ غَدًا حِسَابٌ وَ لَا عَمَلٌ

این دنیا، جای انجام دادن کارها است و حسابرسی در آن وجود ندارد؛
اما روز قیامت، روز حسابرسی اعمال است و کار کردن در آن وجود
ندارد.

چرا یکی از نام های روز قیامت، «پيوم الحساب» است؟

گفت و گو کنید

چه ارتباطی میان داستان «روزنامه های دیواری» و «پيوم الحساب» وجود دارد؟

کامل کنید



همان گونه که وضعیت تحصیلی ما در مدرسه در کارنامه ای ثبت می شود برای زندگی ما در این دنیا نیز کارنامه ای وجود دارد. فکر می کنید چه چیزهایی در کارنامه ی زندگی ما ثبت می شود؟

خودتان به کارنامه تان امتیاز بدهید!

کارنامه ی زندگی

امتیاز

ضعیف

متوسط

خوب

عالی

هدفهای درسی

1. نماز را سر وقت میخوانم.

1

2. چگونگی غسل جمعه را میدانم و سعی میکنم آن را انجام دهم.

2

3. استفاده از مال دیگران را بدون اجازه ی آن ها حرام میدانم .

3

4. از اسراف دوری، و در استفاده از وسایلم صرفه جویی میکنم.

4

5. از بدگویی و گذاشتن القاب زشت روی دیگران، خودداری میکنم.

5

6. سعی می کنم هر هفته، صفحه ای از قرآن را بخوانم.

6

7. سعی می کنم به دستورهای قرآن عمل کنم.

7

8. سعی می کنم همیشه به دیگران در کارها کمک کنم.

8

9. در نگهداری اموال عمومی و بیت المال نهایت تلاشم را میکنم.

9

--	--	--	--

پیشوایان مهربانم را دوست دارم و برای آشنایی بیشتر با زندگی آن ها تلاش میکنم

10

--	--	--	--

11

--	--	--	--

12

این حدیث را بخوانید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله: حاسبوا أنفسکم قبل أن تُحاسَبوا

پیش از اینکه به حساب شما رسیدگی شود، به حساب خود برسید.

چه ارتباطی میان این حدیث و فعالیت قبل، وجود دارد؟

دعا کنیم

این دعای قرآنی را بخوانید:

رَبَّنَا اغْفِرْ لِيْ وَ لِوَالِدَيَّْ وَ لِلْمُؤْمِنِيْنَ يَوْمَ يَقُوْمُ الْحِسَابُ

پروردگارا! مرا و پدر و مادرم و همه ی مؤمنان را در روز حساب، ببخش و پیامرز

قمر، 49

شما برای آن روز چه دعاهایی می کنید؟

.....خدایا کمک کن تا در این دنیا

.....ای خدای مهربان! دوست دارم...

با تشکرو سپاس از معلم خوبم

پایان

